

## آینه شکسته حقیقت پاسخ به نقد دکتر مهدی سجادی

خسرو باقری نوع پرست<sup>۱</sup>

نخست از دکتر مهدی سجادی سپاسگزارم که کوشیده است دیدگاه من در مورد ترکیب سازوار نظریه‌ها را مورد نقد قرار دهد. ایشان در این مقاله، نقد را ابتدا متوجه همه رویکردهای ترکیب نگر دانسته و سپس، دیدگاه من را چون مصداقی از آن، مورد نقد قرار داده است. ضمن تشکر از ایشان برای بذل کوشش در جهت گشودن باب گفتگو، نکاتی را بیان می‌کنم که مشخص شود این نقدها تا چه حد صائب‌اند. به موازات نقد کلی و نقد خاص در مقاله مذکور، پاسخ را در دو قسمت بیان می‌کنم.

### قسمت اول: رویکردهای ترکیب نگر به طور عام

۱) ناقد محترم دو تعبیر «تلفیق التقاطی» و «بازسازی سازوارانه» را معادل هم به کار برده است. اما این دو تعبیر گاه در برابر هم به کار می‌روند و از تعبیر اول با اصطلاح eclecticism و از تعبیر دوم با اصطلاح integration یاد می‌شود. تفاوت این دو در آن است که تعبیر اول، به سبب ناسازواری، قابل انتقاد دانسته شده و تعبیر دوم، به سبب فراهم آوردن جامعیت سازوار میان نظریه‌های ترکیب شده، ستایش شده است.

۲) ناقد گرایشی را که با عنوان تلفیق التقاطی ذکر کرده، گاه نوظهور و گاه تلاشی دیرینه معرفی کرده است. ایشان، در یک موضع، این گرایش را به دهه‌های اخیر و به روان‌شناسان مربوط دانسته و در موضع دیگر، به فیلسوفان متقدمی چون اپیکوریان و رواقیان منتسب نموده است. در پاسخ باید گفت که این گرایش نه نوظهور است و نه قدمت آن تنها به اپیکوریان و رواقیان می‌رسد. نخستین تلاش بارز در این مورد را می‌توان به افلاطون نسبت داد. او ترکیبی سازوار از چند اندیشه رقیب فراهم آورد. از جمله، می‌توان به ترکیب اندیشه پارمنیدس و هراکلیتوس اشاره کرد. در حالی که پارمنیدس، حرکت را در جهان، امری وهمی می‌شمرد و بودن را اساس می‌انگاشت، هراکلیتوس، حرکت را

---

۱. استاد فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران، kbagheri4@yahoo.com

ذاتی جهان می‌دانست. در فلسفه افلاطون، از دو سطح جهان با عنوان‌های «بودن<sup>۲</sup>» و «شدن<sup>۳</sup>» سخن به میان آمده است که اولی به جهان ایده‌ها و دومی به طبیعت ناظر است. این سنتز افلاطونی است.

(۳) انتقاد عام ناقد محترم این است که دیدگاه‌های به اصطلاح ایشان تلفیقی، هرگز نمی‌توانند میان دیدگاه‌های فلسفی یا تجربی متفاوت، ساختاری یکپارچه فراهم آورند. او علت عدم توفیق تلاش‌های به اصطلاح تلفیقی را از قول پترسن این می‌داند که دو یا چند دیدگاه که اساساً «غیرقابل انطباق» هستند با هم تلفیق می‌شوند. (ناقد تعبیر «غیرقابل انطباق» را معادل irreconciliation در نظر گرفته که معادل مناسب آن «آشتی‌ناپذیری» است). این سخن پترسن، در بهترین حالت، تنها در مورد ترکیب‌های ناسازوار صادق است نه در مورد تمام گونه‌های ترکیب میان نظریه‌ها. اگر پترسن این اصطلاح را به طور عام در مورد همه ترکیب‌ها بکار برده باشد، خطا کرده است؛ زیرا نمونه‌های ترکیب سازوار در تاریخ اندیشه‌های بشری فراوان است. علاوه بر افلاطون که یک نمونه موفق است، چهره بارز دیگر در فلسفه، ایمانوئل کانت است. او نیز کوشید منازعه حس گرایان و عقل‌گرایان را از طریق راه میانه‌ای حل کند. در الگوی کانت، ذهن نه صرفاً به نحو منفعل از عالم حس، شناخت کسب می‌کند و نه صرفاً شناخت‌ها را به صورت فطری در خود دارد. به بیان دیگر، حس گرایان تا جایی که برای عالم حس نقش غیرقابل حذف قائل‌اند برحق‌اند و عقل‌گرایان نیز تا جایی که برای عقل نقش غیرقابل حذف قائل‌اند درست می‌گویند. ترکیب سازوار کانت به این صورت بود که قالب‌ها در نزد فاهمه‌اند و مواد از عالم حس می‌آیند. شناخت حاصل افکندن قالب‌های ذهن بر مواد عالم حس است؛ به طوری که اولی بدون دومی تهی و دومی بدون اولی نابیناست. تلاش این دو فیلسوف نه تنها موفق تلقی شده، بلکه بسیاری افلاطون را تواناترین فیلسوف کهن و کانت را بزرگ‌ترین فیلسوف معاصر دانسته‌اند.

(۴) ناقد محترم با نقل سخنی از ماکس پلانک می‌گوید یک نظریه از طریق «اغنا طرفدارانش» (اقناع طرفدارانش) پیروزی کسب نمی‌کند بلکه چون رقیب ندارد پیروز می‌شود. ایشان این مطلب را به دیدگاه پارادایمی تامس کوهن نیز مرتبط دانسته‌اند. مشخص نیست که دیدگاه پارادایمی چه انتقادی را متوجه رویکردهای ترکیبی می‌کند. شاید ناقد (و مأخذ مورد استفاده ایشان از موک) بنا بر این گذاشته که چون پارادایم‌ها رابطه قیاس‌ناپذیر<sup>۴</sup> دارند، پس باید نتیجه گرفت که هیچ دو نظریه‌ای

2. Being

3. Becoming

4. Incommensurability

قابل ترکیب نیستند و رابطه‌ای قیاس ناپذیر دارند. روشن است که چنین نتیجه‌ای از دیدگاه کوهن به دست نمی‌آید؛ زیرا یک پارادایم می‌تواند حاصل ترکیب چند دیدگاه باشد. مقصود کوهن این است که پارادایم‌ها قیاس ناپذیرند نه این که هر دو نظریه‌ای چنین باشند. بگذریم از این که اصل قیاس ناپذیری پارادایم‌ها خود نیز مورد مناقشه‌های جدی قرار گرفته است.

### قسمت دوم: رویکردی خاص در ترکیب نگری

(۱) ناقد محترم در قسمت دوم مقاله خود، رویکرد اینجانب را در خصوص علم دینی و واقع‌گرایی سازه‌گرا به منزله مصداق‌هایی خاص از دیدگاه ترکیب‌نگر مورد نقد قرار داده است. در ادامه، نگاهی به این نقدها می‌کنیم.

(۲) در کتاب «هویت علم دینی» آمده است که پیش‌فرض‌های فلسفی یک فرضیه تجربی در اثر ابطال تجربی آن فرضیه، ابطال نمی‌شوند. ناقد این را می‌پذیرد اما شگفت آورانه از سوی دیگر اظهار می‌کند: «بنابراین با ابطال تجربی فرضیه‌های مبتنی بر یک پیش‌فرض، می‌توان به ابطال غیرتجربی (عقلی) آن پیش‌فرض رهنمون شد». اما این جمله چه معنایی دارد؟ چگونه ممکن است که فرضیه‌هایی به نحو تجربی ابطال شوند، آنگاه پیش‌فرض فلسفی آنها به صورت غیرتجربی (عقلی) ابطال شود؟ به طور مثال، اگر روانشناسی فرضیه بدهد که علت افسردگی، آموخته‌های دوران کودکی است و سپس در بررسی‌های تجربی دریابد که آن آموخته‌ها علت افسردگی نبوده‌اند. آنگاه علت افسردگی را نگرانی بیش‌ازحد بدانند و آن نیز در بررسی تجربی رد شود و به همین نحو، علت‌های انگاشته شده دیگر. آیا این روان‌شناس می‌تواند نتیجه بگیرد که اکنون، پیش‌فرض فلسفی او (هر رخدادی علتی دارد) به نحو غیرتجربی (عقلی) رد شده است؟ او تنها می‌تواند آنچه را علت فرض کرده رد کند نه خود پیش‌فرض علت را. البته برای رد خود علت نیز می‌توان امکانی در نظر گرفت اما رد آن باید به صورت فلسفی انجام شود، نه به نحو تجربی. مثالی که خود ناقد برای تبیین سخنش آورده، مبهم و مغشوش به نظر می‌رسد. این مثال، مربوط به برهان فلسفی نظم است. سخن ایشان چنین است: در قیاس فلسفی برای اثبات وجود خدا، صغرای قیاس، تجربی است و اگر توسط تجربه ابطال شود، آنگاه با ابطال شدن قیاس، نتیجه آن‌هم که گزاره‌ای متافیزیکی است (خدا وجود دارد) ابطال می‌شود. ناقد این نتیجه را پیش‌فرض می‌نامد. اول اینکه نتیجه یک قیاس، پیش‌فرض آن نیست بلکه نتیجه آن است. دوم، اگر به لحاظ تجربی معلوم شد که جهان نظم ندارد، نمی‌توان نتیجه گرفت که گزاره «خدا وجود دارد» به نحو غیرتجربی (عقلی) رد شده است؛ زیرا نبود نظم با وجود

خدا قابل جمع است؛ کافی است خدا نخواهد در جهان نظم برقرار کند بلکه بخواهد جهان را به صورت نامنظم اداره کند.

۳) ناقد محترم در نقد تعبیر واقع‌گرایی سازه‌گرایانه اینجانب می‌پرسد: واقع‌گرایی و سازه‌گرایی که به طور مبنایی با هم در تقابل قرار دارند، چگونه می‌توانند با هم سازوار باشند؟ آیا ایشان انتظار دارند که دو دیدگاه متقابل با حفظ تقابل با هم سازوار شوند؟ بیشتر پرسش‌های مطرح شده در مقاله، با این فرض مطرح شده‌اند که گویا قرار است دو دیدگاه با حفظ تمامیت خود با هم ترکیب شوند. اما با استفاده از مفاهیم علم شیمی باید گفت که این تصور مبتنی بر مفهوم مخلوط کردن است نه ترکیب کردن. در مخلوط کردن دو ماده، هر دو با حفظ هویت شرکت می‌کنند اما در ترکیب، هر دو تغییر می‌کنند و چیز سومی پدیدار می‌شود. روشن است که سازواری دیدگاه‌ها با حذف و اضافه‌هایی ممکن می‌گردد. این به مانند آن است که پرسیم: کانت چگونه می‌خواست برای حل تقابل مبنایی حس‌گرایی و عقل‌گرایی، نظریه‌ای فراهم آورد که هم حس و هم عقل در آن جای بگیرند؟ مشخص است که باید هر دوی آنها مورد انتقاد و اصلاح قرار گیرند تا سنتزی از آنها فراهم آید.

۴) ناقد محترم بر این تصور است که در واقع‌گرایی سازه‌گرایانه، مفهوم «سازواری» جایگزین مفهوم رئالیستی «انطباق» شده است. این تصور صحیح نیست. واقع‌گرایی سازه‌گرایانه، از آنجاکه واقع‌گرایی است، معیار مطابقت با واقع را قبول می‌کند، اما به سبب دخالت ذهنیات، این مطابقت، خام نیست بلکه پیچیده است. یک مثال فرضی می‌تواند این نکته را روشن کند. جهانی را فرض کنیم که در آن همه آدم‌ها دوبین هستند و هر چیزی را دو تا می‌بینند. در این جهان اگر یک مهمان به خانه کسی بیاید، او تصور خواهد کرد که دو مهمان دارد و اگر دو مهمان بیاید تصور خواهد کرد که چهار مهمان دارد و به همین قیاس. در چنین جهانی، ادراک و معرفت انسان‌ها بهره‌ای از واقعیت دارد؛ زیرا چنین نیست که یک مهمان را دو تا ببینند و دو مهمان را شش تا. ادراک و شناخت، با حفظ ضریب معینی، همراه واقعیت است. در این جهان، مطابقت با واقعیت هم مطرح است؛ زیرا اگر به هنگام آمدن یک مهمان، کسی بگوید که سه مهمان داریم، دیگران خطای او را اصلاح خواهند کرد و خواهند گفت که دو مهمان بیشتر نداریم. در عین حال، این ادراک و معرفت، بهره‌ای از سازه‌ای بودن را نیز دارد؛ زیرا دوبینی، یک مورد را به صورت دو مورد بازسازی می‌کند. واقع‌گرایی سازه‌گرایانه، برخلاف واقع‌گرایی خام، بنا را بر این نمی‌گذارد که انسان‌ها واقعیات جهان را آن چنانکه هستند می‌شناسند بلکه این شناخت همراه با ضریبی ذهنی، واقع‌نماست. بر همین اساس، برای

رفع نگرانی ناقد محترم در خصوص تناسب هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی باید عرض کنم که در واقع گرایشی سازه‌گرایانه، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی این دیدگاه، با هم تناسب و تلائم دارند و از سوی دیگر، با هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی هر دو دیدگاه واقع‌گرایی خام و سازه‌گرایی خام متفاوت شده و برای خود، در میانه دو دیدگاه، جایی فراهم کرده است.

(۵) نکته‌نهایی مربوط به این پرسش ناقد است: چه ضرورتی برای فراهم آوردن دیدگاه‌های ترکیبی وجود دارد؟ این ضرورت، ناشی از نقصان دیدگاه‌هاست. تمثیل آینه شکسته در اینجا گویاست. آینه حقیقت در ازل شکسته شده و هر تکه‌ای از آن در دست کسی است. تنها با به هم پیوستن سازوار این تکه‌ها می‌توان تصویر بزرگ‌تری از حقیقت را فراهم آورد.

بار دیگر از ناقد محترم سپاسگزارم و دغدغه حقیقت‌جویی ایشان را گرامی می‌دارم.

